

تعریفی که به طور معمول می‌شود؛از موسیقی کرد- نه آن تعریفی که مورد نظر اسلام است- مجموعه‌ای از صوت‌هاست که با وزن خاصی با هم ترکیب شده‌اند. این صوت‌ها با هم نسبت ریاضی دارند.به همین دلیل استت که قبلا در حوزه‌های دینی، موسیقی را جزو ریاضیات دسته‌بندی می کردند.
نمی‌دانم در تفکر آکادمیک یونان هم این طور بوده یا نه. تا به حال برنخورده‌ام، ولی می‌دانم قدمای حوزه‌های دینی، موسیقی را جزء ریاضیات دسته‌بندی و در همان مقوله یا آن برخورد می کردند.
دلیل آن، همین تناسب‌های ریاضی است که بین صوت‌ها و نت‌ها موجود است. انسان در سال‌های زندگی روی کره زمین، این نسبت‌های ویژه را از میان صوت‌ها انتخاب کرده و از ترکیب آنها با هم، بیان خاصی برای احساس و نفسانیت‌ها و آنچه در باطن و روح او می‌گذرد، پیدا کرده‌است.
با ترکیب این صوت‌ها سعی کرده نفسانیت‌ها و حالت‌های باطنی‌اش را ابراز و به دیگران منتقل کند.

- موسیقی، بیان‌است**

در اینکه موسیقی یک نوع بیان برای احساس و حالت‌های روحی بشر است شک نداریم؛ یعنی آن‌قدر بدیهی است که نیازی به توضیح ندارد. اما فرق این بیان با کلام چیست؟ کلام هم بیانی است که بشر برای بیان نفسانیت و آنچه در باطن و روح او می‌گذرد پیدا کرده‌است. معمولا وقتی می‌خواهیم چیزی را بیان کنیم، قبل از بیان آن معنا درون ما حالت بسیط و واحدی دارد. اگر به نفاستن مراجعه کنید، همین طور است. وقتی به کسی می‌گویید بنشین، این معنا از قبل درون شما هست و شما این معنا را با کلمه ابراز می‌کنید. این کلمه‌ها برای بیان معنای باطنی است که درون شما می‌گذرد و کسی جز خودتان و خدا از آن خبر ندارد. موسیقی هم با این تغییر، یک‌نوع بیان است. با این تغییر هر جور فعل یا قول که به هر ترتیب محتوای باطنی و احساس درونی انسان را بیان کند، یک نوع بیان است؛ یعنی اگر بدون اینکه هیچ کلمه معناداری را بیان کنید، دست جلو بینی بگذارید و بگویید «هیس» یک جور بیان است چون از آن معنای سکوت ادراک می‌شود. وقتی معنای سکوت را این‌طور به کسی منتقل کردید، یک نوع بیان خواهد بود. در موضوع هنر، بحث مفصلی درباره بیان هست. هنر، بیان‌هایی هستند درباره احساس درونی بشر و آنچه در باطن او می‌گذرد. چون موسیقی هم یک وسیله بیانی برای بشر است و با آن احساس خود را بیان می‌کند، لازم است مختصری درباره آن اشاره شود. پس هر قول و فعلی که مخاطب، از آن معنایی ادراک کند که درون شما می‌گذرد، وقتی از شما صادر شد، یک جور بیان برای محتوای درونی و احساس باطنی شماست. حتی اگر این فعل، یا هیچ قول معناداری هم همراه نباشد، موسیقی از همین مقوله‌است.

- نسبت ریاضی در موسیقی**

موسیقی مجموعه صوت‌های خوشایندی است که در طول سال‌های متملادی که انسان در کره زمین زندگی کرده آنها را از میان بقیه صوت‌ها برگزیده چطور؟ مثلا صدای بلبل را که در طبیعت می‌شنوید، به نظر تان خوشایند می‌آید. این صدا یا صدای ار که زن تخته متفاوت است. صدای اره کردن تخته برای شما خوشایند نیست. برگزیدن این صدای برای انسان به این شکل اتفاق افتاده است. چون با احساس او سروکار دارد و بدون واسطه عقل هم ادراک می‌شود؛ از طریق طبیعی و فطری صورت گرفته است. این صاهلار با انتخاب کرده و سعی کرده نسبت‌های آن را حفظ کند. قبل از اینکه نوشتن نت را اختراع کند، اول با وسیله‌هایی که در دستش بود، سعی کرده همان نسبت ریاضی را در صوت‌ها پیدا کند و آن را تکرار کند. بعد کم‌کم نت‌ها را دسته‌بندی کرده و نوشتن و انتقال آن را از طریق کنایت یاد گرفته‌است. این یک برخورد معمولی با موسیقی است که همیشه یاد گرفته‌است. این در کتاب‌های غربی هم هست. اما برای ما مساله خیلی عمیق‌تر است.

- موسیقی باطنی چیست؟**

در معیارهای مورد نظر اسلام، موسیقی جایگاه عمیق‌تری برای بشر دارد. خیلی عمیق‌تر از اینکه دربراه آن حرف زدیم. برای اینکه درباره این معنا صحبت کنیم لازم است مثال‌هایی بزنیم که بتوانید در اطراف‌تان جست‌وجو کنید و مصداق‌های آن را گیر بیآورید. وقتی عاطفه شما نسبت به چیزی تحریک می‌شود، مثلا به بچه‌تان نگاه می‌کنید، اگر درست به باطن تان دقت کنید و درباره نفسانیت‌تان تمرکز پیدا کنید، چیزی که در باطن شما می‌گذرد همیشه همراه با موسیقی است. منظوری این موسیقی ظاهر نیست که با گوش می‌شنوید؛ منظوری یک جور موسیقی باطنی است. البته اسمی برای آن نگذاشته‌اند. تا به حال به بحثی در این باره برنخورده‌ام. در بعضی متن‌های معارف اسلامی درباره موسیقی‌های بهشتی صحبت شده که اصلا خالی از موسیقی نیست. زندگی و حیات بهشتی با موسیقی همراه است. این در زبان حدیث و روایت‌ها هست. حتی جایی دیدم شنیدن موسیقی باعث می‌شود انسان نسبت به صورت‌های بهشتی کرسود. یکی از کارهایی که موسیقی با آدم می‌کند این است که گوش باطنی آدم را نسبت به صوت‌های بهشتی می‌بندد. دلایش را هم عرض می‌کنم. اگر آدم به روح خودش مراجعه کند و در روح خودش کندوکاو کند، به یک جور موسیقی باطنی برمی‌خورد. به موجودی باطنی و معنوی، مجرد از ماده که می‌شود اسم آن را موسیقی باطنی گذاشت. البته درک آن احتیاج به این دارد که هر کس وقتی عاطفه‌اش تحریک می‌شود به روح خود مراجعه کند و این معنا را تجربه کند.

- موسیقی ایرانی کامل نیست**

وقتی می‌گوییم موسیقی، منظورمان کل موسیقی است، نه موسیقی ایرانی یا جاز یا… چون معلوم نیست این موسیقی تمام بیان حس باطنی انسان با ابزار موسیقی باشد؛ مثلا برای موسیقی ایرانی دستگاه‌هایی ساخته شده است. آیا دستگاه‌های موسیقی ایرانی بیان همه محتوای باطنی انسان است؟ مسلمانا نیست چون موسیقی با بیان هنرمند ارتباطی به واسطه دارد، باید سراغ هنرمند رفت. مشخصه‌هایی از نظر قومی در ایران بوده که باعث ساخت این دستگاه‌ها شده و این شکل را به عنوان دستگاه‌های موسیقی ایرانی انتخاب کرده و از این به بعد هرچه از این موسیقی ساطع می‌شود و تجلی پیدا می‌کند، در این دستگاه‌هاست. این یک چیز فطری و ذاتی بشر است.

- بیان احساس هزاران ساله**

هزاران سال است بشر مشغول بیان احساس باطنی خود، با استفاده از موسیقی است. در این مدت، غیر از اینکه نت‌ها و صوت‌های خوشایندی برای خود پیدا کرده و نسبت‌های آن را در طبیعت یافته و آنها را حفظ کرده، به مجموعه‌های موزونی هم به عنوان موسیقی رسیده که چارچوب‌های موسیقی‌ای را تشکیل می‌دهند. اسم این چارچوب‌ها را گذاشته‌اند «دستگاه موسیقی». قبل از اینکه دستگاه‌ها به‌وجود بیایند، تجربه‌های پراکنده‌ای وجود داشته که کم‌کم نظمی به خود گرفته برای این نظم اسم گذاشته‌اند و از آن به بعد قرارداد کرده‌اند. ولی نمی‌شود گفت همه آنچه درون هنرمند موسیقی بوده منتقل شده است. می‌شود انواع و اقسام دیگر موسیقی را هم تصور کرد که هنوز محقق نشده و کسی آن را با همین صوت‌ها بیان نکرده‌است. می‌شود هزارها و میلیون‌ها موسیقی را تصور کرد که حقیقت نشده‌اند چون همین صوت‌ها را با ترکیب‌های مختلفی می‌شود ساخت. تمام سز مطلب اینجاست که تمام این ترکیب‌ها را متناسب با احساس خود



گفتاری منتشرنشده از شهید سیدمر تضی آوینی درباره هنر و بیان در موسیقی معاصر

اثر هنری آینه هنرمند است

بیان کرده‌است. اگر خود فرد، حزین و غمگین بوده و روحیه غم‌پروری داشته، نظم و ترکیب خاصی پیدا کرده که با روحیه‌اش سازگار باشد. اگر روحیه شادمانه‌ای داشته، ترکیب‌ها و نظم‌هایی را بین صوت‌ها پیدا کرده که حالت‌های درونی‌اش را بیان کند. چون حالت درونی او در جست‌وجوی لذت‌های سطحی و گذر بوده، چیزی که از او ساطع و متجلی شده، مثلا موسیقی جاز بوده یا موسیقی‌هایی که حالت رقص در آن هست، بین موسیقی با روح هنرمند ارتباط مستقیم و بی‌واسطه وجود دارد. حتی همین حالا که موسیقیدان ایرانی دستگاه خاصی را پیدا کرده و شناخته و سعی می‌کند احساس درونی و محتوای باطنی خود را با استفاده از آن نظم بگوید، آنچه بیان می‌کند و در آن نظم می‌نوازد ارتباط مستقیم و بی‌واسطه‌ای با روح او دارد؛ یعنی در همین دستگاه‌ها ترکیبی را جست‌وجو می‌کند که با حالت‌های روحی او متناسب باشد. اگر آدم حزین و غمگینی است ترکیبی را پیدا می‌کند که غم او را بیان کند. حتی اگر غم او غم خاصی است و مشخصه‌ای ویژه‌ای دارد، آن‌قدر ترکیب را تغییر می‌دهد تا نظمی را پیدا کند که متناسب با حالت‌های درونی او باشد. بنابراین با روح هنرمند ارتباط مستقیمی دارد.

- موسیقی مثل شعر نیست**

دستگاه‌های موسیقی مثل وزن‌های عروضی مختلف در شعرند، ولی در شعر، هم بیان با واسطه عقل است و هم پذیرش آن.

وقتی شعری را می‌شنوید که مثلا می‌گوید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

سعی می‌کنید آن را با عقل تان بفهمید. مستقیم به روح شما نمی‌رسد؛ اول آن را به واسطه عقل دریافت می‌کنید. بعد از دریافت عقلی احساسی نسبت به آن ابراز می‌شود. اگر این دریافت عقلی با اعتقاد شما متناسب بود، آن را تصدیق می‌کنید. این تصدیق با احساس خوشایندی در وجود شما همراه است. درباره موسیقی چطور؟ صدای بلبل را که می‌شنوید آیا آن را ادراک عقلی می‌کنید؟ نه! صدای بلبل ادراک عقلی نمی‌شود. نظمی که بین صوت‌های صدای بلبل هست با نظمی که بین کلمه‌ها هست متفاوت است و ۲ نوع بیان به حساب می‌آید. آن کلمه‌ها را با واسطه عقل می‌شنوید، ولی این صوت‌ها به صورت مستقیم روی اعصاب گیاهی انسان موثرند.

- تجربه اثر موسیقی**

دلیل این استت که انسان به طور فطری و غریزی، نسبت به ریتم‌های تند واکنش دارد. درباره همه هم همین‌طور است. درباره بچه‌ها می‌توانید این موضوع را تجربه کنید. ریتم‌های به‌خصوصی که می‌شنوید، بدون اینکه قبلا جایی دیده باشند، خود را متناسب با آن ریتم تکان می‌دهند و حالت رقص به خود می‌گیرند. این یعنی اصلا موضوع را به واسطه عقل نپذیرفته و از آن استفاده‌ای نشده است. مستقیم روی اعصاب گیاهی او تاثیر می‌گذارد و عکس‌العملی نشان می‌دهد که واکنشی در برابر آن ریتم است. اگر عاطفه شما تحریک شد و به باطن خودتان رجوع کردید، به یک جور موسیقی باطنی برخورد می‌کنید که برای همه قابل ادراک نیست. لفظ «سمع» را احتما شنیده‌اید که از ریشه «سمع» است؛ یعنی شنیدن و ریشه اولیه آن در این است که وقتی انسان درو‌ه‌ای را در ترکیه نفس و روح می‌گذراند و مرتبه‌ها و درجه‌های را از تکامل و تعالی به سوی خدا طی می‌کند، حواس باطنی انسان نسبت به موجودات مجرد، عالم مجردات و ملکوت باز می‌شود. کسانی هستند که مشاهده می‌کنند اهل مشاهده کسی که حواس باطنی و بصیرت او ماده است. وقتی حواس باطنی انسان نسبت آسمان دوم و ملکات و انبیای خداوند را می‌بیند. حتی عرفان عملی را می‌شود جزء علوم تجربی دسته‌بندی کرد. این را بر سیبل مطایبه عرض می‌کنم، ولی چون عرفان عملی تجربه شده، می‌شود حتی این را هم درباره‌اش گفت. هرکس این مرتبه‌ها را در ترکیه نفس طی کند، اثر آن را می‌بیند. اثر آن در مرتابی، باز شدن حواس باطنی انسان نسبت به عالم مجردات و بصیرت او ماده است. وقتی حواس باطنی انسان نسبت به عالم ملکوتی باز شود، صوت‌هایی را می‌شنود که در عالم ملکوت و مجردات هست، چون هرچه در این عالم موجود است، حکایت از باطن و حقیقتی دارد. با آبهای قرآن این مطلب اثبات می‌شود که الان کاری به آن نداریم. اینجا می‌گویند سماع درویشان، ریشه‌اش در سماع و شنیدن است، بنده خدا درجه‌های را طی کرده و حواس او نسبت به صوت‌های ملکوتی باز و شنونا شده است. بعد آن صوت ملکوتی و موسیقی بهشتی را شنیده‌است، موسیقی بهشتی، وجدآور است.

- ریشه سماع گم‌شده است**

ریشه اینکه اهل تصوف درباره وجد صحبت می‌کنند اینجاست که

تأملات



ادراک می‌شود و آن را می‌شنود. البته نه با این شنوایی ظاهری. آیا همین است که بیان شده؟

موسیقی امروز بیان همان موسیقی ملکوتی است یا نه؟ این یک دلیل کلی است که چون تاثیر موسیقی خیلی شدیداست و بی‌واسطه بر اعصاب گیاهی انسان تاثیر می‌گذارد و مثل بیان از راه کلمه‌ها نیست که واسطه عقل را داشته باشد. در بیان کلامی، چون واسطه عقل است، می‌توانید بپذیرید یا نپذیرید.

اگر این حرف‌ها را که می‌زنم با عقل تان تصدیق نکنید، نمی‌پذیرید. به طبع احساسی هم نسبت به آن ندارید، ولی موسیقی به محض آنکه از مبدا صادر می‌شود، با حواس گیاهی آدم درک می‌شود. همان احساس که همراه و ملازم آن موسیقی است به آدم منتقل می‌شود. غم یا شادی با موسیقی به آدم منتقل می‌شود و خودش را به اعصاب گیاهی آدم می‌رساند. به همین دلیل است که بچه‌ها بدون اینکه رقص دیده باشند یا موسیقی شنیده باشند و سلیقه‌ای دران نداشته باشند، نسبت به موسیقی واکنش نشان می‌دهند. دلایلش این است که مستقیم درک می‌شود و واسطه عقل را ندارد.

- اثر روح هنرمند بر موسیقی**

اما یک دلیل دیگر دارد. بازمی‌گردد به هنرمندانی که موسیقی از آنها ساطع شده است. مثلا نهج البلاغه تجلی روح کامل حضرت امیر علیه‌السلام است. تجلی یک روح کامل در حدی که می‌شود در دنیا کامل باشد. چون دنیا عالم نفس است: «هی الکمال فی الدنیا مفقود»؛ کمال در دنیا نیست، اما در همین حد که دنیا علم نفس است، کمال در آن موجود است با حساب کردن این حد نفس. منظورم این نیست که نهج‌البلاغه هم بیان امیرالمومنین (ع) است یا نه. تجلی روح کامل، کامل است. وقتی به حرف‌های حضرت رسول(ص) مراجعه می‌کنید، وقتی مثلا درباره جسد حرف زداند، ممکن نیست در عالم کسی از او زیباتر در این باره حرف بزند. افصح فصیحان عرب حضرت رسول(ص) است. ابلغ بلیغان عرب هم ایشان است. وقتی چیزی از این روح کامل صادر می‌شود کامل است.

- بیان نفس در موسیقی**

آنچه باعث شده موسیقی حرام باشد، چنانکه خود انسان مسلمان هم این را می‌فهمد و روی او تاثیر منفی می‌گذارد، بازمی‌گردد به هنرمندی که به شغل موسیقی اشتغال دارد. معمولا هنرمندان از همان اول که به موسیقی اشتغال داشته‌اند تا به حال سعی کرده‌اند آن احساس و حالت‌های نفسانی را بیان کنند که اصلا با روح کامل انسان، با روح انسان مومن متناسب نیست؛ چون غالبا خودش هم مومن نبوده است. اما اگر قرار بود از اول، دنیا بر ثبات حق بچرخد، آیا نمی‌شد غیر از این باشد؟ چرانوشد؟ «ملاحسن فیض کاشانی» که می‌گوید موسیقی حلال است همین دلیل را دارد. موسیقی دیگری را می‌گوید که تجلی همان موسیقی ملکوتی است. نخستین کسی که به عالم هیوط کرده حجت خداست که حضرت آدم(ع) است. آخرین کسی هم که از دنیا می‌روح حجت خداست. اگر غیر از این بود، ما حق اعتراض داشتیم. معاذالله! اسلام که فقط محدود به ما نیست، با انسان با موجودیت اسلام می‌گوید. تفاوتی هم نداشته فقط متناسب با مقطع‌های مختلف زمانی تفاوت‌های جزئی در دعوت کرده است؛ اگر نه، خطاهای اصلی دعوت ثابت بوده است. از اول هم به آن «سلام» می‌گفتند. چون دینی که از جانب پروردگار ترشح شده اصلا با تسلیم شروع می‌شود. اینکه می‌گوید: «الاسلام هو التسلیم»، با تسلیم آغاز می‌شود و به این دلیل اسم آن را اسلام می‌گذارند. این هم مربوط به همه شریعت‌های آسمانی است. فقط ویژه آخرین دین الهی نیست.

- موسیقی جدید چیست؟**

آنچه الان به عنوان موسیقی موجود است تجلی ارواح خبیثه هنرمندانی است که به کار موسیقی اشتغال داشته‌اند. مگر غیر از این است؟ چون از بشر چیزی غیر از تجلی روح او ساطع نمی‌شود، هر کاری که انسان می‌کند به نوعی بیان روح اوست. بیان انسان با موجودیت باطنی او متناسب است. ظاهرا می‌شود دروغ گفت اما منظور از اینکه می‌گوید: «رنگ رخسار خیر می‌دهد؛ از سر ضمیر» همین است که بین ظاهر و باطن انسان تناسب کاملی حکمفرماست. به یک معنا ظاهر انسان تجلی باطن اوست. به همین تعبیر از انسان چیزی غیر از خودش موجودیت باطنی او ساطع نمی‌شود. همه حرکت‌های انسان بر روح او دلالت دارد، فعل‌ها، قول‌ها، روح او دلالت دارند. در عمق چشم او روحش مفعول است. در حرکت‌های صورت و خطاهای آن مشخص است. در حالت‌هایی که به خود می‌گیرد باطن او مشخص است. به این دلیل کسی که به موسیقی اشتغال داشته روح خود را

ساطع کرده‌است. ترکیب خاصی را از صوت‌ها متناسب با حالت درونی او که می‌خواسته بیان کند انتخاب کرده‌است. آنچه از او صادر شده غیر از حالت درونی او نیست. اصلا بیان همان حالت درونی است.

- انسان فاسد، موسیقی فاسد**

بنابراین اگر انسان فاسدی باشد، موسیقی فاسد می‌شود. ۲،۲ تا ۴ تاست. آدم که نمی‌تواند فیلمی بهتر از خودش بسازد. نهایت آنچه می‌سازد خود اوست. اصلا کسی نمی‌تواند غیر از خودش چیزی بنویسد. اثر هنری اینه خود آدم است. اگر آدمی آنقدر فن و تکنیک کار را خوب بشناسد که به بهترین وجه حالت‌های درونی خود را منتقل کند، تازه اثر هنری اینه خود او خواهد بود. چیزی که می‌تواند خود را در آن تماشا کند. موسیقی هم همین‌طور است. بیان خود هنرمند است. اگر فاسد است بیان او نیز فاسد می‌شود. موسیقی خوب پیدا نمی‌شود که گوش کنید. اگر نه موسیقی حلال است. حدیث داریم که «موسیقی نوحه شیطان است در فراق بهشت». نفس اماره، مظهر شیطان در وجود انسان است. آنچه تا به حال به وسیله موسیقی بیان شده بیان نفس اماره انسان است. وقتی می‌گوید «موسیقی نوحه شیطان است در فراق بهشت»؛ به همین اشاره می‌کند. انسان که نمی‌تواند غیر از نفسانیت خودش را بیان کند. انسان فاسد و شیطانی هم آنچه می‌گوید بیان نفس اماره اوست. چون شیطان تمام وجود او را گرفته است.

- رگ‌های فطرت**

البته بین این چیزها رگ‌های پاک فطری هم پیدا می‌شود. درباره ادبیات گنیمت! آیا باید همه آثار هنری غرب را دور ریخت؟ رگ‌های پاک فطری در انسان باقی مانده اگر نه باید از همه قطع امید می‌کردیم که اگر حرف حق به او ارائه شود، می‌پذیرد. البته بین آنها خیلی کم است. کسانی که فانوس عقل شان دوده نگرفته و در آینه‌فطر تشان تصویرهای هر چند گنگ و کدر و مبهم ظاهر می‌شود. گاهی رگ‌هایی از آن فطرت هم در تجلی آن اثر هنری است پیدا می‌شود و نمی‌شود منکر آن شد. در همه آثار هنری غربی هست، در موسیقی هم همین‌طور. اگر چه در موسیقی خیلی کم است. چون موسیقی از آثار هنری دیگر شیطانی‌تر است. دلیل اصلی این است که بیان آن، مجرد از کلمه و عقل است. وقتی بلبل آن صدا را از خودش درمی‌آورد مجرد و خالی از کلمه‌هایی است که با عقل تان ادراک می‌کنید. بنابراین نمی‌شود آن را با واسطه عقل درک کرد و آدم کنترلی روی آن ندارد. همین‌طور که شنیده می‌شود با حواس گیاهی ادراک می‌شود. به این دلیل است که اصلا نباید گوش کرد. نمی‌شود کسی بگوید گوش می‌کنم ولی تاثیر روی من نمی‌گذارد. ممکن نیست؛ چون واسطه عقل اینجا کارهای نیست.

- حد موسیقی معلوم نیست**

ما گرفتار تمدن غربیم. موسیقی آمده و کسی نیست حتی آن را تحلیل کند. قهقهان به حکمی بسننده کرده‌اند و بیشتر از این قابل توضیح نیست. چون حدی ندارد. نمی‌شود حدی ظاهری برای موسیقی تعیین کرد که وقتی کسی شنید با آن حد مقایسه کند و بداند حرام است یا حلال. نه خود انسان و نفس او بازمی‌گردد. یک ماشین تجربی نیست که موسیقی را درون آن بگذاریم و بگوییم حلال است یا حرام. حتی منطقی هم نمی‌تواند چنین نقشی برای تفکر داشته باشد. نمی‌شود چه برسد به موسیقی که اصلا نمی‌شود برای آن حد ظاهری قائل شد. بعضی از انواع موسیقی خیلی واضح است که حرام است. طرب‌انگیز است. حدی دارد که انسان خودش بتواند تشخیص دهد. البته ما بحث وصیت من این است که اصلا گوش نکنید، راحت. اینکه می‌گویند چون فیلمی نمی‌تواند حرفش را برزند و خلأ دارد، موسیقی باید این خلأ را پر کند، یک راه قلابی است. راه حقیقی برای جبران خلأ نیست. چون ما راه شناختی به موسیقی واقعی و حقیقی نداریم. شما می‌توانید بگویید دستگاه صوت داوود چه بوده است؟ به همین مورد هم در حدیث‌ها و روایات و در تاریخ خیلی اشاره شده است. حضرت رسول(ص) صدای خودش را به اندازه طاقت مأمومان ظاهر می‌کردند. حضرت سجاد(ع) هم همین‌طور. وقت خواندن قرآن همین کار را می‌کردند. دلیل این همه سفارش که درباره صوت خوش قرآن شده چیست؟ دلایلش این است که انسان به موسیقی احتیاج دارد و به این نیازمند است.

- مصدق سخت موسیقی**

بیان که موسیقی فی نفسه و ذاتا چیز زشت و حرامی نیست. خیلی هم زیباست و یکی از خصوصیت‌های فطری است که خداوند به بشر عطا کرده است که انسان می‌تواند احساس درونی خود را با موسیقی بیان کند. وقتی آدم به بجهاش نگاه می‌کند یا عاطفه‌اش تحریک می‌شود موسیقی باطنی یا آن همراه است. اگر گوش باطن آدم باز باشد، می‌شود. ملازم و همراه احساس باطنی آدم. موسیقی باطنی هم هست. موسیقی خوب مصداق ندارد. چون تا به حال کسی را ندانسته‌ایم که هم آینه‌الله باشد و هم معاذالله مزلان‌چی. یکی از دلیل‌های تحریم موسیقی هم همین است. قتل نفس که گناه بزرگی است اما مورد حلال هم دارد. نمی‌شود گفت که قتل نفس ذاتا حرام است. چون ممکن است کسی که کشته می‌شود طاغوت باشد. طاغوت را باید کشت. قصاص اصلا باعث حیات بشر است. نمی‌شود گفت موسیقی ذاتا حرام است. البته ما بحث فقهی موجود قلابیت بیان دارد. دستگاه‌ها مثل می‌کنیم. بحث‌های فقهی هم اصلا جادگانته‌ای دارد. روش آنها هم جدا از اینهاست که می‌گوییم، بشر در مدت زندگی‌اش، سازهایی را که متناسب حالت‌های روحی او بوده ساخته و پیدا کرده است. مهم تناسب قالب و محتوا در موسیقی است. انسان برای بیان محتوای درونی خودش، قالبی را جست‌وجو می‌کند که با آن محتوا متناسب باشد اما مساله تناسب بین قالب و محتوا هم نیست.

- مومن یأس فلسفی ندارد**

خود آنچه بیان می‌شود چیست؟ حالت حزن جهنمی و شیطانی است. یک جور یأس فلسفی است که طرف دچارش شده و هیچ ایمان از آن مومنی دچار آن نمی‌شود. یک جور جنون است که بر اثر کمبود ایمان به آن دچار شده و می‌خواهد آن را بیان کند. محتوای خوب با همین سلاها و تنه‌های موجود قلابیت بیان دارد. دستگاه‌ها مثل وزن‌های عروضی در شعر هستند. وزن عروضی که فی نفسه بد نیست. در همان حالت می‌توانید ترکیب‌هایی را گیر بیآورید که متناسب با حالت‌های خوب نفسانی بشر است. ولی گاهی هم محتوایی که بیان شده شیطانی است، هم قالبی که برای آن جست‌وجو شده و هم سازی که با آن موسیقی را زده‌اند. نازل علی‌التار است؛ مثلا بعضی از قاریان شیعه قرآن خیلی خوب متناسب با فطرت بشر قرآن می‌خوانند یا بعضی از نوحه‌ها و سرسوده‌هایی که آقای انگره‌ان می‌خواند چقدر زیبا و عجیب است؛ یعنی موسیقی خوب و درست هم پیدا می‌شود. دلیل اینکه نمونه‌های خوب کم است این است که بیشتر آدم‌هایی که به موسیقی اشتغال دارند آدم‌های فاسدی هستند؛ یعنی اصلا عالم موسیقی فاسدی است و فضای فاسدی دارد. مثلا اگر آدم‌هایی مثل ملاححسن فیض کاشانی به موسیقی اشتغال داشتند آن مساله فرق می‌کرد. منتها در فضای فعلی که در دنیا حاکم است و متأسفانه حکومت دنیا با شیطان است، مصداق موسیقی ملکوتی نداریم و نتوانستیم داشته باشیم.